

«جواهر البلاغه» در قرائتی تازه

محمد فاضلی^۱

چکیده

اهل فن، با «جواهرالبلاغه» آشنایند؛ زیرا این کتاب در طول حیات خود به سرعت در دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه، مجتمع‌های فرهنگی و مؤسسات ادبی سائر و دائر شد و بر اثر نظم و ترتیب خاص، روانی و سهولت عبارات، انبوه مثال‌ها و تمرینات، در دل‌ها به نفوذ کرد، و در آغوش‌ها تنگ جای گرفت. چاپ‌های متعدد، افست‌های مختلف بی‌پروا و ترجمه‌های متنوع حرفی شتابزده آن، به صورت کالا و متاع کتاب فروشی‌ها، کتابخانه‌ها و نمایشگاه‌ها درآمد؛ اما متأسفانه نبض آن دقیق گرفته نشد و نارسایی‌هایش پنهان بماند. مقاله حاضر ضمن گشودن در به روی این مسافر، به زدودن گرد و غبارش برمی‌خیزد، نبضش را لمس می‌کند، آسیب‌ها و نارسایی‌هایش را می‌نمایاند و خبر از چاره جویی می‌دهد.

کلمات کلیدی: جواهر البلاغه - نقد و تحلیل - شواهد شعری - احمد هاشمی.

مقدمه

آشنایی نگارنده با «جواهر البلاغه» تألیف «سید احمد هاشمی» به زمانی برمی‌گردد که دانشجوی سال دوم دانشکده الهیات تهران، رشته زبان و

۱- استاد دانشگاه فردوسی مشهد

ادبیات عرب بود و درس بلاغت را با شادروان حاج سید محمد شیخ الاسلام داشت. از آنجا که ورودم به دانشگاه پس از تحصیل دروس حوزه و درک محضر بهترین استادان فنون مختلف صورت گرفت، و در بلاغت، رسائل، کتب و حواشی متعدد دیده و آنها را با شوق و دقت بر زعمایش قرائت کرده بودم؛ کتاب مذکور از نظر اصل محتوا و نکته‌ها برایم گیرایی و تازگی نداشت. اما از جنبه‌های دیگر، دو واکنش متفاوت را سبب شد: یکی تحسین و تأیید؛ و دیگری نقد و مخالفت. تحسین و تأیید از شیوه عرضه مطالب و سبک نگارش، از جمله:

الف: تقسیم مطالب، فصل‌بندی مباحث و تفکیک آنها از یکدیگر به صورت مطلوب.

ب: شیوایی، روانی، سادگی و وضوح عبارات.

ج: ارائه انبوهی از شواهد و تمرین‌ها که معمولاً در مقاطع خاص خود به تقریر و تبیین بیشتر می‌انجامد، و به تأمل و اعمال فکر دانشجویان.

د: تدوین و چاپ کتاب در لباسی نو.

دیگر واکنش، که نقد و مخالفت بود مسائل ذیل را دربر می‌گرفت:

الف: تمرین‌ها، صرف نظر از جنبه خاص صناعی آن، چه بسا فاقد پیامی اجتماعی، اخلاقی، یا ذوقی و هنری بودند.

ب: تمرین‌ها، از نظر درون‌متنی مثل خود نص علمی کتاب، از لغزش‌ها و خطاهای چشمگیر در امان

نبودند.

ج: تمرین‌ها و شاهدها، در مواردی با صورت مسأله انطباق نداشتند.

د: تمرین‌ها و شاهدها، گاهی به هنگام نقل از مأخذ اصلی بر مؤلف بزرگوار یا نسخه نویسان مشتبه شده بودند.

ه: مؤلف محترم در حل برخی تمرین‌ها و شاهدها به خطا رفته است.

و: تمرین‌ها و شواهد شعری، غالباً فاقد مأخذ و اسم سراینده است.

این خلل‌ها و نقص‌ها، گاه و بی‌گاه مرا وسوسه می‌کرد تا در صورت به دست آمدن فرصت مناسب در رفع آنها کوششی به عمل آورم. زمان دانشجویی به سرعت می‌گذشت، «جواهر» چاپ‌های متعدد را پشت سر می‌نهاد، و لغزش‌ها تکرار می‌شد، و کتاب هم به عنوان مرجع درسی در دانشگاه‌ها و دیگر مؤسسات علمی و فرهنگی دست به دست می‌گشت؛ ولی تحولی در جهت بهبود اشکالات به عمل نمی‌آمد. نگارنده هم زمانی که لباس دانشجویی را به کسوت استادی مبدل ساخت، هرچند از دیرباز دنبال فرصت بود تا قدمی بردارد، اما انبوه تدریس دروس مختلف که به قولی خودکشی استاد محسوب می‌شود و از سوی دیگر پرداختن به کارهای پژوهشی خاص و کوچک به حساب آوردن کار جواهر، باعث شد تا طرح مورد بحث در بایگانی ذهن از اولویت خارج شود، و در تدریس کتاب «جواهر البلاغه» نیز به یادآوری خلل‌ها و نقص‌ها برای

دانشجویان کلاس بسنده کردند. با گذشت ایام شمار چاپ‌های جواهر در خارج و داخل بالامی‌رفت، ترجمه‌های حرفی متعدد از متن اصلی کتاب با کاستی‌هایش به بازار می‌آمد، خلل‌ها و نقص‌ها چون لازمه جواهر به همان صورت اولیه تکرار می‌شد. در محافل و مجالس علمی و دربرخورد با دانشگاهیان و دانشجویان، گاهی نرم و گاهی اعتراض آمیز با عبارت «چرا برای جواهر کاری نمی‌کنی؟» مرا مورد خطاب خود قرار می‌دادند، گویی مسئول نابسامانی‌های کتاب من بودم؛ یا اینکه برداشتن قدم مثبت را از من انتظار داشتند.

شرایط پیش آمده مرا بر آن داشت تا طرح «جواهر» را از بایگانی ذهن خارج کنم و در اولویت عمل قرار دهم، و برای شروع کار روزشماری کنم. خوشبختانه به مفاد «إذا أراد الله أمراً هیأ أسبابه» تلاش این جانب در راه اندازی دوره دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه فردوسی به بار نشست، و با گزینش متکی بر معیارهای دقیق علمی، دانشجویانی خوب به این مرحله راه یافتند. چون در دور دوم این مقطع، گروهی مشتاق و نستوه به اضافه یک روحانی فاضل مستمع آزاد حضور داشتند و در ناصیه شان رساندن بار امانت را حدس زدم، شرایط عملی کار مورد نظر را فراهم دیدم و به آنان پیشنهاد دادم تا در حرکتی علمی که در پیش است بازوی رام و پویای من باشند و مسئولیت پذیر؛ و به قول «طغرایی»:

«فَقُلْتُ أَدْعُوكَ لِلْجَلِّي لِتَنْصُرَنِي» (ديوان / ۳۰۳)

در نتيجه، طرحي در مورد «جواهر البلاغه» با كوشش و تلاش و وسواس علمي اين جانب و گروه مربوطه، و حمايت مالي دانشگاه فردوسي مشهد، در مدت دو سال و اندي به اجرا در آمد و جامعه تكميل پوشيد.

گفتني است طرح مورد نظر با همه گستردگي‌اش، تمامي آنچه را در ذهن نگارنده نسبت به «جواهر» بود پوشش نمي دهد، بلکه تنها به بخشي از شواهد شعري كتاب - که در درجه اول اهميت قرار دارد و بيش از هزار مورد است - مي پردازد. اين شاهدها در قالب مثال، تطبيق و تمرين در متن كتاب يا در حاشيه آن، عرضه شده اند که طرح مورد بحث عهده دار ارائه اطلاعات لازم تفکيک شده - از تبیین و توضیح، تا نقد و تنقيح - در خصوص يکايک آن ابیات گردیده است. اينک به عنوان نمونه کار انجام گرفته، يکي از شواهد «جواهر» در آيينه «شرح شواهد

كتاب جواهر البلاغه»^۱ مطرح مي‌شود:
(هُوَ الْبَدْرُ إِلَّا أَنَّهُ الْبَحْرُ زَاخِرًا سَوَى أَنَّهُ الضَّرْعَامُ لَكِنَّهُ الْوَبْلُ)

(جواهر البلاغه، البديع: المحسنات المعنويه ۲۴ - تأكيد الذم

بما يشبه المدح، ص ۳۸۲، في الهامش)

البحر: الطويل.

الشاعر: بديع الزمان الهمداني، أبو الفضل أحمد بن الحسين (۳۵۸ - ۳۹۸ هـ). هذا وقد نسب العشرون بيتا من القصيدة - والشاهد فيها

۱- عنوان طرح انجام شده

- إلي أبي الفتح البستي علي بن محمد (؟ - ٤٠٠ هـ .)، وذلك ما لا تؤيده الكتب المعتمدة .

الرواية: البيت من قصيدة ذات ٤٦ بيتاً في مدح خلف بن أحمد الصفار السجستاني، أمير سجستان و كرمان:

- ١- سماء الدجي ! ما هذه الحدقُ النجلُ
أصدُرُ الدجي حالٍ وجيدُ الضحي غُطلُ؟
٤١- ويا ملكاً أدنى مناقبه العلي
و أيسرُ ما فيه السماحةُ والبذلُ
٤٢- هُوَ البدرُ إلا أنه البجرُ زاخراً
سوى أنه الضرعُغامُ لكنه الويلُ
٤٣- محاسنُ يديها العيانُ كما ترى
وإن نحن حدثنا بها دفعُ العقلُ

هذا وقد روي «وبل» مكان «الوبل» .

اللغة: «الزاهر»: المرتفع من تلاطم الامواج .
«الضرغام»: الاسد الضاري الشديد، والشجاع .
«الوبل»: المطر الغزير .

الاعراب: «أنه البحر» في محل النصب مستثني في الاستثناء المنقطع، ويعرب «سوي» أيضاً اعرابه . «زاخراً» حال من البحر . «أنه الضرعغام» في محل الجر مضاف إليه .

الترجمة: او ماه تمام است جز آنكه (افزون بر آن) دريای خروشان است، جز آنكه (افزون بر اين) شیر ژيان است، ليك (افزون بر آن) باران فراوان است .

الشاهد: يستهشد بالبيت لبيان أن الاستدراك الدال عليه لفظ «لكن» في باب تأكيد المدح بما يشبه الذم كالاستثناء في إفادة المراد . فالشاعر هنا مدح ممدوحه اولاً بأنه كالبدر ثم أتى بأداة الاستثناء موهماً في أنه يريد أن يذمه بشيء ولكنه زاد في مدحه وهكذا تابع كلامه

بذكر أداة أخرى للاستثناء و أداة للاستدراك و
ايراد صفتين في مدحه بعدهما. هذا وقد استشهد
بالبيت في جواهر البلاغة ذيل تأكيد الذم بما
يشبه المدح و هو خطأ والصحيح أن يذكر ذيل
تأكيد المدح و بعد أن أورد: « وقد تقوم لكن
مقام الاستثناء في هذا النوع ».

المصادر: التلخيص ٩٩؛ والإيضاح ٥٤٠؛ و
المطول ٦٨٣؛ و المختصر ١٨٠/٢؛ جامع الشواهد
٣٠٣/٣؛ معاهد التنصيص ٣٩٠؛ يتيمة الدهر ٣٤٣/٤
(ذيل أبي الفضل الهمداني)؛ (انوار البلاغة
٣٤٦؛ و ديوان الشاعر).^١

نمونه حاضر مي تواند دور نمايي از محصول
تلاش و مجاهدتهايي باشد كه ظرف دو سال و اندي
در خصوص «جواهر» صورت گرفته است، و در حجمي
وسيع و عظيم با زبان عربي - جز ترجمه ابیات -
تدوين شده است.

اکنون با توجه به اهميت برخي خلل ها و
نقصهاي كتاب - كه انگيزه پا گرفتن اين طرح را
فراهم آورد، - به مواردی از این خطاها اشارت
مي رود:

(١) خلل و نقص در نصّ و متن مثال، يا شاهد.
الف) در ذيل نخستين تطبيق فصاحت كلمات، تحت
اين عنوان:
« ما الَّذي أَخْلَى بِفصاحة الكلمات في ما يأتي»

١-پایان نمونه طرح.

مجموعه‌ی ای از شعر و نثر ارائه‌گردیده، از جمله این عبارت: «إِنِّي إِذَا انْشَدْتُ لِأَحْبَنُطِي» با ضبطی که در پیش‌رو است، و در پانوشته آمده: «أَحْبَنُطِي: إِنْ تَفَخَّ بَطْنُهُ»

(جواهر: ۱۳۸۳ ه / ۱۵ چاپ ۱۳ مصر)

عبارت مورد نظر در همه چاپ‌های داخلی و خارجی و حتی ترجمه‌هایی که در دسترس بوده تقریباً به همان صورت غلط و ناقص تکرار شده است. (ر: «جواهر» نشر مصطفوی ۱۳۶۷، «جواهر» نشر مؤسسه مطبوعات دین ۱۳۶۸، «جواهر» نشر پیام ۱۳۷۹، ترجمه «جواهر» نشر بلاغت ۱۳۷۸، ترجمه و توضیح و تصحیح جواهر نشر فیض ۱۳۸۰ چاپ دوم.)

برای روشن شدن مسأله و ملاحظه جهات - صحت و خطای آن، شاید بهتر باشد که اول شکل صحیح عبارت را یادآور شوم، و سپس به ریشه‌یابی درست و غلط آن بپردازم. عبارت مورد نظر مصراع‌ی است از بیتی که در «لسان» و «تاج العروس» ذیل ماده «حبط» با اندک تفاوتی چنین آمده است:

إِنِّي، إِذَا اسْتَشِدْتُ، لَا أَحْبَنُطِي،
وَلَا أَحْبُّ كَثْرَةَ التَّمْطِي

اندک تفاوت دو مرجع در مدخول «إِذَا» است که در «تاج العروس» به صورت «أَنْشَدْتُ» آمده. محل شاهد «جواهر» غرابت عبارت «لَا أَحْبَنُطِي» است که مَزَالَ اِقْدَامَ گِردیده، و ریشه در ماده «حبط» دارد. اعضای خانواده این ماده هم به صورت اسم و فعل، و هم به صورت مجرد و مزید، و هم به صورت ناقص و مهموز در مزید، به کارفته است:

الحَبِطُ: أن تأكل الماشية فتكثير حتى تنتفخ بطنها ولا يخزج عندها مافيها. و منه الحديث: «و إن ممّا ينبت الربيع ما يقتل حبطاً، أو يلمُّ.»

يقال: حبط بطنه، كفرح: إذا انتفخ. و من المجاز حبط عمله و منه حبط دم القتيل، إذا هدر. و احبنتي و احبنتات، بالهمز و تركه: كل ذلك من الحبط الذي هو الورم. و المحبطني، مه موزاً و غير مه موز: المتغضب أو المذتفخ. (لسان العرب، تاج العروس صحاح، اساس البلاغه)

با توجه به آنچه گفته آمد، می توان فعل «احبنتي» را چون «اسلنقي» - برپشت افتاد - که مشتمل بر دو حرف زائد «نون» و «ياء» است، ملحق به «احزنجم» به حساب آورد که «مضارعش» «يخزنجم» با کسر حرف ماقبل آخر است و در شمار رباعي مزید. (رضی، شرح شافیه: ۱۳۵۹، ۵۵/۱) بنابراین «فعل» محمل استشهاد در بیت مورد نظر از جنبه صرفی قطعاً «مضارع متکلم وحده» است، و حرف ماقبل آخرش مکسور. از نظر معنی هم باید منفی باشد؛ زیرا سراینده مدعی است به وقت برخواندن شعرش، از سر غرور، باد به غبغب نمی اندازد و پیچ و تاب و ناز به خود راه نمی دهد. اکنون می توان خطاهای صورت گرفته تکراری را در نسخه های داخل و خارج چنین بر شمرد:

اولاً) با توجه به معنی شعر و غرض شاعر از آن و از سوی دیگر، لحاظ کردن «فعل شرط» و «فعل

معطوف» در نظم و ساختار بیت، ثبت و ضبط محل شاهد به صورت «مثبت» یعنی «لأحبِنطِي» نه «منفي» اشتباه است.

ثانیا) ضبط «لأحبِنطِي» با فتح ماقبل آخر در صیغه مضارع متکلم خطا است و چنانچه «فعل ماضی» به حساب آورده شود، خطا افزون‌تر می‌شود؛ زیرا ضبط همزه وصل به صورت همزه قطع، بدین سان: «لأحبِنطِي» از یک سو و ناهماهنگی «فعل» با سابق و لاحق خود از نظر بافت کلامی و تفاوت ضمیرها از دیگر سو؛ و در آخر وجود «لام» ابتدائی متزلزل در محل مورد مناقشه که یادآور «لام» موطئه قسم است (ابن هشام، مغنی، ۳۰۱-۳۰۰) شمار خطاها را در اعتبار فعل ماضی بالا می‌برد.

ثالثاً) ثبت و ضبط فعل مورد استشهاد به صورت «مکسور ماقبل آخر» نیز به تنهایی بدون افزودن «لای نفي» دردی را درمان نکند.

رابعاً) برای مقایسه بین صحیح و غلط، ترجمه یکی از مترجمان را از نصف بیت مناقشه خیز عینا یادآور می‌شود: «بی‌گمان، هرگاه بخوانم شکمش باد می‌کند.» تا خوانندگان آگاه خود داوری کنند.

خامساً) این جانب تا کنون و در بین نسخه‌های داخل و خارج کسی را ندیده که یادآور شده باشد مثال مورد نزاع، مصراعی از یک بیت است.

ب) دیگر نمونه از خلل راه یافته به متن تمرین‌ها، بیت زیر است:

نَفِي، تَقِي، لَمْ يَكُنْ غَيْمَةً بِنَكَّةِ ذِي الْقُرْبَى وَلَا بِحَقْلَدٍ

بیت حاضر باز، ذیل تطبیق (۱) در ارتباط با سؤال از «عوامل خلل فصاحت کلمه» ضمن دیگر شواهد آمده، و در همه نسخه های خارج و داخل در دسترس نگارنده به صورتی که پیش رو قرار دارد و خالی از خطا نیست، تکرار شده است. اینک در توضیح مسأله، ابتدا صحیح شاهد را یادآور می‌شود و سپس به خطاهای آن اشارت می‌رود:

شاهد مورد مناقشه، بیت (۴۱) از قصیده دالیة (۴۶ بیته) سروده «زهیر بن ابی سلمی» در مدح

«هرم بن سنان» است که صحیح آن چنین باشد:

تقی، نقی، لم یکنر غنیمه
بنهکة ذی القربی ولا بحقلد

(دیوان با شرح ثعلب ۱۴۱۲ ه. ص ۱۷۴)

چنانکه ملاحظه می‌شود مصراع اول «بیت» لغاتی مشکل در بر ندارد، بر خلاف مصراع دوم که واژه های «نهکة» و «حقلد» را در بر گرفته است. در مورد تفسیر و توضیح کلمه اول، با نصوص ذیل از منابع متقن و معتبر روبرو می‌شویم: «نهکته الحمی نهکاً و نهکاً و نهاکاً و نهکة: جهدتہ و أضنتہ و نقصت لحمه. و فیہ لغة أخرى: نهکته الحمی بالكسر.

و نهکة السلطان کسمعه نهکاً و نهکة: بالغ فی عقوبته.»

و در مورد دیگر کلمه که محل استشهاد است و قبیح به شمار آمده، چنین می‌خوانیم: «الحقلد، البخیل السیء الخلق، أو السیء الخلق.» و نیز در تفسیر آن «الحقْد والعداوة؛ عملٌ فیہ اثم؛ الاثم بعینه،» گفته شده، همچنان که در تلفظ آن کسر و فتح فاء الفعل. (لسان. قاموس، شرح دیوان، صبح الأعشی ۲/۲۲۵)

با توجه به تفسیر واژه های مورد نظر می‌توان

گفت که «زُهَیر» ممدوحش را به پرهیز و پاکیزگی می‌ستاید و یادآور می‌شود که وی هرگز از راه تضییع حقوق نزدیکان و بخل و خوی بد در پی فزونی مال و ثروت برنیاید.

اکنون جا دارد که به دیگر بخش مسأله بپردازیم و یادآور شویم که خلل و خطا در بیت مورد نظر در کجا و چگونه پیش آمده است: لغزش‌ها، یکی در جابجایی دو واژه «نقی» و «تقی» اتفاق افتاده که از نظر فنی چندان مهم نیست؛ دیگری در اختلاف دو لغت «نکّه» و «نکّه» است که در تلفظ به هم نزدیکاند و در معنی دور. این اختلاط تا آنجا دامن‌گیر است که نسخه‌های لسان العرب از جمله دو نسخه موجود در کتابخانه نگارنده از آن برکنار نمانده. تمییز دو لغت مورد بحث هرچند متعسر است اما متعذر نیست و نمی‌توان آن را توجیهی برای ارتکاب خطا به حساب آورد؛ زیرا چنان‌که اشارت رفت، آنها در معنی از هم دورند و به جای یکدیگر نمی‌نشینند. مگر نه این است که «نکّه» به معنی بوی بد دهان است، و در فرهنگ‌ها از جمله «صحاح» چنین می‌خوانیم: «النُّكْهَةُ: ریح الفم، و نَكْهَةٌ: تَشَمُّتُ رِيحَهُ». و قال:

نَكِهُتُ "مُجَالِدًا" فَوَجَدْتُ مِنْهُ كَرِيحِ الْكَلْبِ مَاتَ حَدِيثُ عَهْدِ

- بوی بد دهان «مجالد» را که استشمام کردم، بوی سگ تازه مرده را یافتم - «فیروز آبادی» نیز چنین متذکر می‌شود:

«نَكِهَةٌ، كَسَمِعَهُ وَ مَنَعَهُ، وَ اسْتَنَكَهَهُ: شَمَّ رِيحَ فَمِهِ»
(قاموس، ماده: نکه)

(۲) خلل و نقص در تعویض شاهد یا درجا جابجایی آن، در این مورد نمونه های زیر را یادآور می‌شود:

الف) در صفحه (۱۹) «جواهر» ذیل تطبیق (۲) تحت عنوان: **«ما الذی أخلّ بفصاحة الكلمات فی ما یلی؟»** آخرین شواهد ارائه شده چنین آمده: «و قال ابو نواس: **یا مَنْ جفانی و ملّا نسیت أهلاً و سهلاً**»

چنان که ملاحظه می‌شود بیت حاضر فاقد کلمه ای است که آن را غیر فصیح نامند، یا خلل در فصاحت داشته باشد؛ بنا براین از دایره سؤال خارج می‌گردد و ارتباطی با آن پیدا نمی‌کند؛ از سوی دیگر توجیه پذیر هم نیست، زیرا سؤال از علت عدم فصاحت است نه تمیز فصیح از غیرفصیح.

گفتنی است این اشتباه به همین صورت در نسخه های داخل و خارج تکرار شده، و طبیعی است که به کلاس های درس نیز راه یابد. اما چرا این اشتباه پیش آمده؟ در پاسخ این سؤال یادآور می‌شوم که نوشته های علمی متأخران معمولاً برگرفته از «مآئده» دانش وسیع و عمیق گذشتگان است که **«فیهما ما تشتهیه الأنفس و تلذّ الأعین»** (فصلت/ ۳۱). با این تفاوت که کارهای عصور بعدی - حتی در نفس بهره گیری - دقت و صلابت عملی و فکری را ندارد، و در رویارویی با مباحث علمی و فکری چه بسا بر مثال قاصدک به اندک تماس بسنده کنند. شاید گزافه گویی نباشد که مدعی شوم محصول صاحبان قلم از متأخران در مسائل فوق، غالباً در پس و پیش کردن عبارت قدما،

فشردن و گرفتن روح کلامشان، تعویض اصطلاحات و جابجایی مثال‌ها خلاصه می‌شود. از این روی نوشته‌های معاصران کاستی‌های فراوان دارد، و در مقایسه با آثار علمی قدما بسی فروتر نشینند؛ نه از دقت کافی برخوردار است و نه از صرف وقت لازم.

با توجه به آنچه گفته آمد، چنانچه اشتباه پیش آمده «جواهر» را ریشه‌یابی کنیم، می‌بینیم که نویسنده چون اقدران خود حتی اکثر مثال‌ها و شواهد را از منابع قدما گرفته است اما نه با صحت و استواری آن، از جمله شاهد مورد بحث.

ابن اثیر (۶۳۷ هـ) در ارتباط با «کلمات مبتذل» در میان توده مردم که فصیح شمرده نمی‌شوند، شواهدی ارائه می‌دهد که در ضمن آن ابیات زیر از «ابو نواس» است:

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| نَسِيتَ أَهْلًا وَسَهْلًا | يَا مَنْ جَفَانِي وَمَلَا |
| رَأَيْتَ مَالِي قَلَا | مَاتَ مَرْحَبٌ لِمَا |
| فِي مَا فَعَلْتَ، الْقِرْلِي | إِنِّي أَظُنُّكَ تَحْكِي |

(المثل السائر، ۱۴۱۹. ۱۸۲/۱. دیوان ۱۴۰۶ / ۵۳۱)

هرچند «ابن اثیر» در مورد این سه بیت تصریحی به محل شاهد ندارد، اما روشن است که هدف وی واژه «قِرْلِي» در بیت اخیر است و دیگر ابیات در خدمت تبیین همین بیت آمده است. گذشته از وضوح محل شاهد، «قَلَّقَشْنَدِي» (۸۲۱ هـ) هم در «صبح الأعشى» (۱۳۸۳، ۳۴۸/۲) ابیات ابو نواس را یادآور شده ولی با تعیین محل استشهاد بدین صورت: «فلفظ القِرْلِي من أشد ألفاظ العامة

ابتدالاً» و سپس در مورد «قِرْلَي» می‌افزاید که: «از پرندگان کوچک آبی است و شکار خود را در بین ماهیان کوچک با چنگ و منقار می‌رباید و چنانچه موفق نشود با سرعت اوج می‌گیرد. توده مردم به آن چنین مثل می‌زنند: **فَلانٌ كَأَنه قِرْلَي، إن وجد خيراً تدلي، و إن وجد شراً تعلّي**»

دیگر تأیید بر تعیین کلمه «قِرْلَي» به عنوان محل استشهاد آن است که برخی از أهل لغت آن را را واژه اصیل عربی به حساب نمی‌آورند. (لسان، صحاح: ماده قرل)

در نتیجه، می‌توانیم قاطعانه یادآور شویم که بیت مورد استشهاد در کلام «ابو نواس» بر دست اندرکاران کتاب «جواهر البلاغه» مشتبه، یا ناآگاهانه جا به جا شده است.

(ب) دیگر نمونه در زمینه همین جابجایی شاهدها، بیت زیر از صفی الدین حلی (۶۷۷-۷۵۲ ه) است:

دَعَتِ النَّوَى بِفِرَاقِهِمْ فَتَشْتَوُوا وَ قَضَى الزَّمَانُ بَيْنَهُمْ فَتَبَدُّ دُوا

- دوری، جدایی را سبب شد و پراکنده شدند؛ روزگار آنان را جدا کرد و متفرق گشتند- این بیت در «جواهر» (۱۳۸۳ / ۴۲۰) مبحث بدیع، ذیل هنر «تخلص» که چنین تعریف شده است: «هو الخروج و الانتقال ممّا ابتدء به الكلام إلی الغرض المقصود، برابطة تجعل المعاني آخذاً بعضها برقاب بعض، بحيث لا يشعر السامع بالانتقال من نسبي إلی مدح أو غيره، لشدّة الالتئام و الانسجام» به عنوان شاهد این فن

ارائه گردیده است.

با مراجعه به دیوان شاعر (۱۴۰۳ / ۷۱۹) و قصیده‌ی دالیه (۲۹ بیتی) بیتی که با «نسیب» شروع

می‌شود و مطلع زیر:

دَمْعٌ مَزَائِدٌ قَطْرُهُ لَا يَجْمَدُ أَنِّي، وَ نَارُ صَبَابَتِي لَا تَحْمَدُ

- اشکی که مشکه‌ای بارانش بند نیاید، چگونه بند آید که آتش عشق به خاموشی نگراید - مشخص می‌گردد که مقدمه غزلی قصیده که در مدح آمده تا بیت (۱۱) - یعنی یک بیت پس از شاهد جا به جا شده - ادامه دارد، و انتقالی از مقدمه و نسیب به غرض و مقصد که مدح باشد صورت نمی‌گیرد؛ بلکه در حقیقت «تخلص» مورد نظر در

بیت دوازدهم، یعنی:

ذَهْرٌ ذَمِيمٌ الْحَالَتَيْنِ، فَمَا بِهِ شَيْءٌ سِوَى جُودِ «ابنِ أَرْثُقَ» يَحْمَدُ

- روزگار، هر حالتش ناپسند است؛ ستودنی‌اش تنها سخای «ابن اَرْتُقُ است» - پیش می‌آید که متأسفانه - ظاهراً - بر همه دستا ندرکاران «جواهر» رطب و یابس با هم مختلط شده، و صحیح و غلط با هم مشتبه گردیده‌اند.

(۳) خلل و نقصي که در آن، شاهد با نفس صورت مسأله انطباق ندارد و خارج از دایره موضوع را هدف قرار می‌دهد؛ در این زمینه می‌توان به موارد ذیل اشارت کرد:

(الف)

أَبْعَدَ الْمَشِيبِ الْمُتَقْضِي فِي الدَّوَائِبِ، تَحَاوُلُ وَصَلِ الْغَانِيَاتِ الْكَوَاعِبِ

- آیا پس از پیری به پایان آمده در گیسوان، (هنوز) در پی وصال زیبا رویان نارپستانی؟! -

این بیت، در جواهر مبحث «تقدیم مسندالیه» به منظور فوائد و أغراض بلاغی، ذیل ماده (۸) که «**عبارت مقدم بر سایر اعضای جمله، خود محط و محور انکار قرار گیرد**» به عنوان شاهد آورده شده است؛ در حالی که بر خلاف همه ماده های پیشین، آنچه در بیت حاضر مقدم آمده عبارت «بعد المشیب» است که بیرون از دایره «مسند الیه» می باشد. با این و صف، نسخه های در دسترس هیچ کدام متذکر مطلب نشده اند، بلکه گاهی آتش غفلت را نیز تیز تر کرده اند؛ از جمله یکی از مترجمان ذیل بند (۸) چنین می آورد:

«در معرض انکار و غرابت قرار گرفتن «مسند الیه مقدم» مثل بیت زیر: أَبَعَدَ الْمَشِيبَ...» یعنی نص «جواهر» را که «**منها كون المتقدم محط الإنكار و الغرابة**» است، و شاید بتوان تعبیر «المتقدم» را به صورت مطلق، عذری نهاد به «مسند الیه» تفسیر کرده اند، و با این عمل راه همه توجیها را بر خود و کتاب بسته اند. (ر: جواهر: ۱۳۸۰ / ۱۳۳)

(ب) دیگر نمونه، بازار از خروج شاهدا از دایره انطباق با صورت مسأله، بیت زیر است:

وَضَوْءُ الشُّهْبِ فَوْقَ اللَّيْلِ بَادٍ كَأَطْرَافِ الْأَسْنَةِ فِي الدُّرُوعِ

- درخشش شهابها در آسمان، برخوردار نیزه ها و زره ها را تجسم می بخشد - که در (جواهر: ۱۳۸۳ / ۲۵۲) ذیل «تشبیه ملفوف» ضمن دیگر شواهد ارائه گردیده است. تردیدی نیست شاهد مورد نظر در شمار «تشبیه مرکب» به حساب می آید نه «ملفوف»

که چنین تعریف می‌شود:

«و هو - أي المذفوف - أن يؤتی علی طریق العطف أو غیره، بالمشبهات أولاً ثم بالمشبهه بها كذلك» (مطول: ۵۱۴۲۴ / ۵۵۲. شروح تلخیص ۴ / ۴۲۶) زیرا چنان که ملاحظه می‌شود، تعریف تصریح دارد بر اینکه اجتماع هر یک از گروه‌های «مشبهه» یا «مشبهه به» در مرحله اول مبتنی بر عطف است که جدایی را می‌رساند؛ و در مرحله دوم غیر عطف، که در آن نیز جدایی و انفصال بین افراد هر گروه در نظر گرفته می‌شود، مانند: «زید و عمرو کالقمرین». در این مثال تعدد گروه «مشبهه به» تحت لوای صنعت «تغلیب» در مثنای «قمرین» پیش آمده که مراد از آن تشبیه به «شمس» و «قمر» است. («أطول» به نقل از «دسوقی» در حاشیه شروح تلخیص ۴ / ۴۲۶)

گفتنی است خود «جواهر» (ص ۲۵۲) نیز در تعریف «مذفوف» سخن «مطول» و دیگر شروح تلخیص را تقریباً تکرار می‌کند و می‌گوید:

«بحیث أن یؤتی بالمشبهات معاً علی طریق العطف أو غیره؛ ثم یؤتی بالمشبهات بها كذلك.» با این تفاوت که ظاهراً «المشبهات بها» در «جواهر» خطا است.

۴) خلل و نقصی که در حل تمرین‌های «جواهر» وجود دارد و از جمله می‌توان به موارد ذیل اشارت کرد:

الف) بیت زیر از «ابو فراس حمدانی»:

سَيَذْكُرُنِي قَوْمِي إِذَا جَدَّ جُدُّهُمْ وَفِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ يُفْتَقَدُ أَلْبَدْرُ

بیت حاضر در (همان مأخذ / ۱۸۸) و دیگر نسخ موجود در ارتباط با تعیین نوع قصر، ذیل تطبیق (۱) در شمار دیگر ابیات مربوطه آمده است و مؤلف در نمونه حل‌های خود آن را از باب «قصر موصوف برصفت» به حساب آورده که «خطا»ست؛ زیرا مَحْمِل «قصر» مصراع دوم است و عامل آن «تقدیم ما حقّه التأخیر»، «مقصور علیه» «فی اللیلة» به حساب می‌آید و «مقصور» «یفتقد».

طبیعی است در چنین شرایطی «فعل» صفت تلقی می‌شود؛ و جار و مجرور - آن هم در قالب «ظرف لغو» - «موصوف».

گذشته از آنچه گفته آمد، شخص مؤلف در حلّ بی‌تی دیگر پیش از سخن «ابو فراس» یعنی:

بِكَ اجتمع الملكُ المُبددُ شمله، وضمّت قواصٍ منه بعد قواصی

- تنها از تو، کشورآشفته سامان گرفت، و بخش‌های دورش یکی پس از دیگری به هم پیوستند - با وجود این که هر دو بیت در نوع قصر، عامل آن، و شخص «مقصور علیه» و «مقصور» بر هم منطبق هستند، راهی دیگر در پیش می‌گیرد و آن را «قصر صفت بر موصوف» - که حق همین است - به حساب می‌آورد. (همان / ۱۸۸)

ب) دیگر نمونه بارز از اشکال دامنگیر مؤلف در حل تمرین‌ها، بیت شماره (۱۸۹/۶) از تطبیق (۲) در ارتباط با تعیین نوع قصر است، یعنی:

ليس اليتيمُ الَّذي قدماءُ والدُّه بل اليتيمُ يتيمُ العِلْمِ و الأَدَبِ

- یتیم آن نیست که پدرش مرده باشد، بلکه

یتیم آن است که علم و ادب ندارد - که مؤلف آن را در پاسخ‌های خود «قصر صفت بر موصوف» می‌نامد که ظاهراً فاقد توجیه است؛ زیرا «صفت» و «موصوف» در اصطلاح بلاغیان مرادف با «اسم معنی» و «اسم ذات» می‌باشند، و «مقصود» و «مقصود» و «مقصود» علیه هر دو در بیت مورد بحث «یتیم» است که در واقع از یک اعتبار برخوردارند؛ اما با توجه به نقش اعرابی آنها و حالت‌های پیش آمده، شایسته است «مسند الیه» و نائب منابش را «موصوف» و «مسند» و ملحقاتش را «صفت» به حساب آوریم، بنا بر این بیت مورد نظر از باب «قصر موصوف بر صفت» است نه عکس آن.

این بود نمونه‌هایی چند از خلل‌ها و نقص‌های «جواهر» که به آن در این گفتار اشارت رفت و مفصلش را می‌توان در «شرح شواهد جواهرالبلاغه» یافت.

منابع

- ۱- ابن اثیر، ضیاء الدین بن أبی المکرم (۶۳۷هـ): «المثل السائر» تحقیق محمد عویضه، (۱۴۱۹هـ) منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان.
- ۲- ابن منظور، «لسان العرب» دار احیاء التراث العربی ۱۴۰۸هـ.
- ۳- ابن هشام، جمال الدین (۷۶۱هـ) «مغنی اللیب» تحقیق مازن مبارک، بیروت - لبنان.
- ۴- ابو فراس الحمدانی، «دیوان» به اهتمام عباس عبد الساتر، ۱۴۰۶هـ.
- ۵- ابو نواس (۱۴۵ - ۱۹۹هـ): «دیوان» دار بیروت، ۱۴۰۶هـ.
- ۶- احمد الهاشمی: «جواهر البلاغه» مکتبه تجاری کبری، مصر، ۱۳۸۳هـ.
- ۷- احمد الهاشمی: «جواهر البلاغه» دارالفکر، بیروت - لبنان، ۱۳۹۸هـ.
- ۸- احمد الهاشمی: «جواهر البلاغه» دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان ۱۴۱۸هـ.

«جواهر البلاغه» در قرائتی تازه ۸۳

- ۹- احمد الهاشمی: «جواهر البلاغه» با اشراف صدقی محمد جمیل، انتشارات الهام، ۱۳۷۹ ه. .
- ۱۰- احمد الهاشمی: «جواهر البلاغه» ترجمه و شرح حسن عرفان، چاپ قدس، ۱۳۷۸ ه. .
- ۱۱- احمد الهاشمی: «جواهر البلاغه» ترجمه و تحقیق محمود خورسندی، نشر فیض، ۱۳۸۰ ه. .
- ۱۲- تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر (۷۹۲ ه) «شرح مطول» تحقیق هنداوای، نشر بیضون، دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان.
- ۱۳- تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر (۷۹۲ ه) «شروح تلخیص» نشر ادب حوزه.
- ۱۴- جوهری، ابو نصر اسماعیل بن حمّاد (۳۹۳ ه) «صحاح» دارالکتب العلمیه - بیروت - لبنان، ۱۴۲۰ ه. .
- ۱۵- رضی، محمد بن حسن استرآبادی نحوی (۶۸۶ ه) «شرح شافیه» همراه شواهد بغدادی تحقیق محمد محیی الدین و دیگران، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۵ ه. .
- ۱۶- زبیدی، سید محمد مرتضی الحسینی: «تاج العروس» ۱۳۹۳ ه. .
- ۱۷- زمخشری، جار الله ابوالقاسم محمود بن عمر (۵۳۸ ه): «اساس البلاغه».
- ۱۸- زهیر بن ابی سلمی: «دیوان» شرح ثعلب، دارالکتب العربیه، ۱۴۱۳ ه. .
- ۱۹- صفی الدین الحلّی (۶۷۷ - ۷۵۲ ه) «دیوان» ۱۴۰۳ ه. .
- ۲۰- طغرابی، «دیوان»
- ۲۱- قُلُقَشْنَدی، ابوالعباس احمد بن علی (۸۲۱ ه) وزارة الثقافة و الارشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة.

« جواهر البلاغة » في قراءة جديدة

محمد فاضلي

الاستاذ بجامعة فرودسي مشهد

المُلخَص:

أهل الفن يعرفون « جواهر البلاغة » و ليس يدعأ عندهم، لأنّ الكتاب بعد أن رأى التورّ طاف الجامعات و المعاهد العلميّة و المؤسسات الثقافيّة، سار فيها و دار عليها. فلم يلبث حتّى فُتحت أمامه القلوب، و حنث عليه الأحضانُ و الضلوع؛ و ما ذلك إلّا لحسن الترتيب و التّبويب، و إحادّة البيان و وضوح العبارات، و إيراد كثير من الأمثلة و التمرينات. فمع تقدّم الأيّام ظهرت من الكتاب طبعاّت متعدّدة، و نُسخٌ مجهولة التّسبب، و ترجمات مضطربة حرفيّة، فأصبحت بضائعُ دُورالكتب و المكاتب و المعارض، بلامُحاباة و مُحاماة. و لما لم يَحظْ ظهورُ الطّبعاّت بملاحظات دقيقة و مراجعات علميّة، و لم يَحسَّ نبضَ الكتابِ نطاسيّ؛ اختفى كثيرٌ من العجل و الخلل من الأنظار لاسيّما في الأمثلة و الشّواهد من الأشعار.

فهذه المقالة على ترحيبها بالصّيف المجتاز عن العقبات الوُغرة، تُحاول أن ترفع عنه أعباء السّفرة و تتعرّف إلى أغواره فتشير إلى ما أصابه من النقص و الرّكّل، و تُبشّر بمُحاولة جديدة ناجحة.

الكلمات الدّلّيلية: جواهر البلاغة، نقد و تحليل، الشواهد الشعرية، احمد الهاشمي.